



نگذاشتم اهالی از هستی ساقط شوند مردوك آقای بزرگ از کارهای من مشغوف شد و وقتی که از ته قلب و با مسرت، الوهیت بلند مرتبه او را تجلیل میکردم، من که کورش هستم و او را تعظیم میکنم، از... تا آشور و شوش و آکاده و اش نوناك و زامبان و عام تورتو و درری با ولایت کوتیها و شهرهایی که در آن طرف دجله واقع و از ایام قدیم بنا شده و خدایانی را که در اینجا زندگی میکردند، بجایهای مزبور برگرداندم تا در همانجا الی الابد مقیم باشند.

این محلها را جمع کردم، منازل آنها را از نو ساختم و خدایان سومر و آکاد را که بنویه، به بابل آورده و باعث خشم آقای خدایان شده بود بامر مردوك، آقای بزرگ، بقصر آنها موسوم به شادی دل، برگرداندم. از خدایانی که شهرهای خودشان بواسطه من برگشته اند خواستم که همه روزه در پیشگاه «بل» و «نبو» طول عمر مرا بخواهند و نظر عنایت بمن دارند و در مردوك، آقای من بگوئید که کورش شاه تورا تعظیم میکند و پسر او که بوجیه...»

این سند تاریخی میرساند که فرهنگ و دانش ایرانی در آن روزگار کهن در اوج ترقی بوده، این برتری آنگاه بهتر نمودار میگردد که این سنگ نبشته را با آنچه از آشور بانیپال بر جای مانده و سفاکی و بی باکی او را میرساند، مقایسه شود... این دژ خیم خو چنین میبافد و میبافد:

درخواست خدایان آشور و ایشتر و وارد قصور شوش گردیده با جبروت تمام در آن سکونت گزیدم. گنجینهها را باز نمودم، آنچه زروسیم و اموالی که شاهان اولیه عیلام و آنها که بعداً آمده بودند برگرفتم... من رب النوع و شوشیناك را که در جنگلها بسر میبرد و هیچکس تا این زمان صورت او را ندیده بود، ربودم و مجسمه خدایان دیگر را که مورد پرستش شاهان کشور عیلام بود با اثر و نشان، گنجشان، بساطشان، کاهنا نشان و پرستندگان نشان، تمام را بکشور آشور آوردم. از شهرهای عیلام مجسمه شاهانی که از زروسیم و مرغ و مرمر بود، همچنین مجسمه و تاملاریتو، آخرین شاه عیلام را که بنا به اراده آشور و ایشتر مطیع و منقاد من واقع شد؛ تمام را با شور آوردم، شیرهای بالدار و مجسمه های گاوهای بالدار که جلو درهای قصور آشور عیلام بود و تا این موقع کسی جرأت نزدیکی با آنها را نداشت برگرداندم. من آنها را بیابین پرتاب کردم. رب النوع و رب النوعها را با سارت گرفتم، بچنگلهای مقدس آنان که تا این تاریخ کسی وارد نشده بود، سر بازان من پیروز مندانه وارد شدند، جاهای بلند که مسکن شاهان قدیم و جدید بود و از آشور و ایشتر ترس بدل نمیگرفتند و باشاهان و نیاکان من از در ستیز وارد میشدند، سرنگون ساختم و ویران نمودم، کسان و خدمه آنها را با خود با شور آوردم، در عرض يك ماه و بیست و پنج روز، راه این سرزمین را خراب و منهدم نمودم و شوره و خار در آنجا پاشیدم و غنائمی بدین تفصیل با شور آوردم: پسران و خواهران سلاطین و تمام خانواده های سلطنت و حکام و افسران و کمانداران و عراده رانها و سرداران و اسلحه داران و ارباب حرف از زن و مرد و اغنام و احشام که بر روی هم بیش از ابری از ملخ میشدند... خلاصه سر عیلام را کوبیدم و فریادهای خوشحالی آنها را در دره و دشت آن خطه خاموش کردم و آن را جایگاه گور خروآهو و دام و دد ساختم.

دیرتر برویم و زمان اشوزرتشت را بیاد آوریم؛ زرتشت بگفته مورخین مغرض غربی در ۶۵۰ سال پیش از میلاد میزیسته. لی طبق تحقیقات دانشمندان خاورزمین ۶۰۰۰ سال پیش

از مسیح پا بر سره هستی نهاده است، حتی اگر این «زمان دزدی» را درست پنداریم که زرتشت در بیست و شش سده پیش «گاتاهای» خود را سروده، باز این خود میرساند که در آن روزگار کهن، دانش در ایران سرآمد جهان بوده. راز و نیازهای زرتشت با داهورامزدا، از شاهکارهای ادبیات جهان است. زرتشت در تاریخ تمدن بشر نخستین پیامبری بوده که به یکنوا پستی گرائیده و پیل چنیوت و روزستاخر و سرای دیگر معتقد شده و ارجمندترین درسهای اخلاقی را به عالم بشریت ارمغان آورده است؛ پیامبری که عالیتترین اصول اخلاقی را در کوتاهترین جملات بیاورد، بیگمان در میان مردمی پرورش یافته که از فروغ فرهنگ درخشانی بهره‌مند بوده‌اند، زرتشت بگام راز و نیاز با پروردگاری نیاز عباراتی می‌آورد که هنوز روح شنونده را بسوی بالامیکشاند و اندیشه آدمی را به عالم اعلیٰ میرساند. زرتشت می‌فرماید:

### از یسنا ۳۰

بسرخنان مهین گوش فرادهید، با اندیشه روشن‌بان بنگرید، میان این دو آئین (دروغ و راستی)، خود، تمیز دهید. پیش از آنکه روز و اسپین فرارسد، هر کسی بشخصه دین خود اختیار کند، بشود که در سرانجام کامروا گردیم

آن دو گوهر همزادیکه در آغاز در عالم تصور ظهور نمودند، یکی از آن نیکی است در اندیشه و گفتار و کردار و دیگری از آن «بدی» از میان این دو، مرد دانا باید نیک را برگزیند نه زشت را.

هنگامی که این دو گوهر بهم رسیدند، زندگانی و مرگ پدید آوردند، از این جهت است که در سرانجام، دروغ پرستان از زشت‌ترین مکان «دوزخ»، و پیروان راستی از نیک‌ترین محل «بهشت» برخوردار گردند.

قدرت ایزدی «خشترا» و پاک‌منشی «وهومن» و راستی «اشاء» نیز بیاری مردم شناختند، فرشته محبت «آرمتی»، بکالبد انسانی پایداری و ثبات بخشید تا در آزمایش روز و اسپین پاداش تواند رسید.

ما خواستاریم مانند کسانی بسر بریم که مردم را بسوی راستی رهنمایند، بشود که مزدا و فرشتگان بسوی ما آیند، بمار راستی و یاری خویش بخشند تا اندیشه ما با نجاتیکه سرچشمه دانائی است، پی‌برد.

ای مردم اگر از حکم ازلی که مزدا برقرار داشت برخوردار گشتید و از خوشی این کیتی و سرای دیگر و ازرنج جاودانی و زیان دروغ پرستان و از بهره و سود راستی خواهان، آگاه شدید، آنکاه در آینده، روزگار همیشه خوش خواهد بود.

ای مزدا، همانکه تورا پادیده دل نگر بسته، در قوه اندیشه خود دریافتم که توئی سر آغاز، که توئی سرانجام، که توئی پدر منش پاک، که توئی آفریننده راستی، که توئی داور دادگر اعمال جهانی.

در هنگامی که توای مزدا در روز نخست از خرد خویش بشرویدین و قوه اندیشه آفریدی، در هنگامی که زبندگانی را بقالب مادی در آوری، وقتیکه تو کردار و اراده آفریدی، خواستی که هر کس بحسب اراده خود از روی اعتقاد باطنی رفتار کند.

اینست نمودارهای درخشانی از اندیشه بلند و دانش ارجمند نژاد ایرانی در هزاران سال



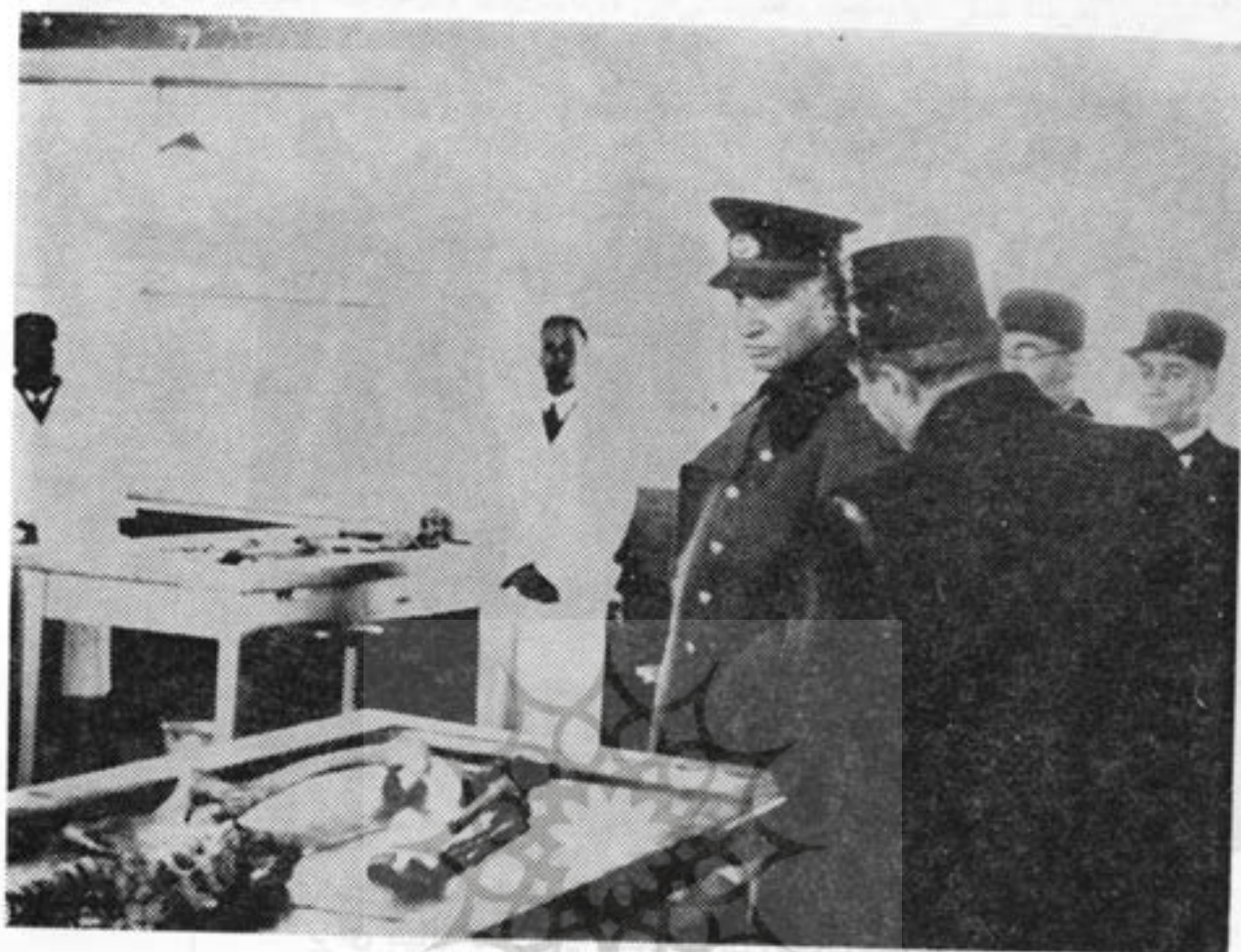
آن روزی است که رضا شاه کبیر زمین متناسبی را در شمال تهران قدیم  
برای بنیان گذاری دانشگاه تهران انتخاب میفرمود

پیش از تراوش این گونه گفتارهای نغز بخوبی میتوان پی برد که دین و دانش در میان این مردم ترقی  
و مذهب ریشه عمیق داشته و بهر ممد از بسا زمانهایی بوده اند که در آنجا علم و ادب فرامیگرفتند، خواه  
نام آن جایگاه را دانشگاه گذاریم یا آتشگاه.

کمی نزدیکتر بیاییم و از چهارده سده پیش سخن بگوییم، زمانی که خسرو دانشگاه  
گندیشاپور را پی میافکنند و آنرا تا بدانجا گسترش میدهند و بالا میبرد که کعبه جهان علم و ادب  
زمان خود میگردد ( \* ) بیگمان دانشگاه گندیشاپور مادر بزرگ دانشگاههای جهان است،  
یعنی کهن‌سالترین سازمانی است که امروزه بنام دانشگاه نامیده میشود.

باز هم نزدیکتر بیاییم و دانشگاه نظامیه نیشابور و بغداد را در نظر آوریم که خواه  
نظام الملک ایرانی نژاد آنها را برافراشت و بزرگترین مراکز تحقیقات و مطالعات  
علمی قرارداد.

پس در چنین کشوری و در میان چنین ملتی، دانشگاه تازگی ندارد، بلکه دانشگاههای  
بزرگ امروز جهان تقلیدی از دانشگاههایی است که ایرانی از دیر زمان پی افکنند و بالا برود  
و گسترش داد و فروغ آنها را به همه جهان رسانید.



رضا شاه کبیر در تالار تشریح دانشگاه تهران

اما 'ازدگرسوی' دانشگاه در ایران کنونی نوساز است. زیرا از زمان تأسیس دانشگاه تهران بیش از ۳۲ سال نمیگذرد و حال آنکه دانشگاههای اکسفورد و کمبریج سابقه هفتصد-هشتصد ساله دارند. پس دانشگاه تهران نسبت به دانشگاههای مشابه در اروپا و آمریکا نسبتاً نوبشمار است.

در این گفتار کاری به کهنه و نو نداریم، کمیت زمانی شرط نیست، بلکه از نظر ما کیفیت کنونی حائز اهمیت است، هنگامی که دانشگاه تهران را با دو دانشگاه نامبرده مقایسه کنیم، می بینیم که این دانشگاه در این مدت کوتاه از لحاظ تعداد دانشجویان و ساختمانها و سازمانها از مجموع آن دو دانشگاه گسترش بیشتر یافته است.

هر آنکام که این جهش و گسترش دانشگاه تهران را در نظر میآورم خاطره های کهنه در مخیله ام زنده میشود، فرهنگ زمان کودکی و روزگار دوران جوانی؛ پنج ساله بودم که پدر مرا بمکتب برد و به ملا باجی سپرد، ملا باجی جز آموختن الفباء آن هم با آن سلیقه مخصوص که باید همه کودکان هموائی کنند و مثلاً بگویند: 'الف دوز براند و پیش اند و دوزیر اند'، تدبیری برای آموزش نداشت و انتظام این کار هم به 'خلیفه' واگذار بود. خلیفه فرزند یکی از

اعیان زادگان آن کوی و برزن بود که بسبب هدایائی که برای ملاحی می آورد و نفوذی که خانواده او در آن محل داشتند و از هیکل درشت تری نیز برخوردار بود، بمقام «خلیفه گری» نایل شده بود.

ملاحی غالباً عینکی که بادورشته نخ بگوشهایش بسته میشد، به نوك بینی داشت و به خواندن قرآن و یا اسکندرنامه و کتا بهای نظیر آن تظاهر میکرد، از آن نظر «تظاهر» میگویم که بعدها وقتی بزرگ شدیم و سوادى پیدا کردیم دانستیم که این ملاحیها اصولاً ترکیب حروف و کلمات را نمی شناختند بلکه عباراتی را از حفظ کرده اند و «علی العمی» میخواندند. باری، مهمترین مطلب مورد توجه ملاحی این بود که هنگام صرف ناهار ببیند هر کدام از ما در قایمه چه داریم؟ آری، او از قایمه غذای ماسهم میبرد... از نظر ملاحی آن بچه مکتبی عزیزتر بود و مورد محبت قرار میگرفت که از درون قایمه اش خوراک بهتری به پیشگاه استادانه اش عرضه شود. اگر خدای ناخواسته بچه مکتبی نان و پنیر می آورد و بدینگونه، کدورت خاطر ملاحی فراهم میشد، پس از صرف ناهار بکوچکترین بهانه بی باید آن بچه مکتبی «فلک» شود و چوپ بخورد (اگر سابقه چوپ و فلک را نداشته باشید بمنظره ای که گراور شده توجه فرمائید.)



منظره ای از مکتب خانه و فلک کردن بچه مکتبی

